

HARUKI MURAKAMI

چاقوی شکاری

هاروکی موراکامی / ترجمه‌ی مهدی غبرایی

فهرست

۹	تهوع ۱۹۷۹
۲۵	فرهنگ عامه‌ای برای نسل من: ماقبل تاریخ مرحله‌ی متأخر سرمایه‌داری
۵۳	چاقوی شکاری
۷۳	آینه
۸۱	داستان « عمه‌ی فقیر »
۱۰۵	خورِ هَنَلِی
۱۳۳	روز تولد

تهوع ۱۹۷۹

چون از این استعداد کمیاب برخوردار بود که در دوره‌ای طولانی، بدون از قلم انداختن یک روز، یادداشت روزانه بنویسد، می‌توانست دقیقاً تاریخ شروع استفراغ و خاتمه‌ی آن را بگوید. در ۴ ژوئن ۱۹۷۹ (آفتابی) شروع و در ۱۴ ژوئیه‌ی ۱۹۷۹ (ابری) تمام شده بود. این گرافیکست جوان را از زمانی می‌شناسم که طرح داستانی از مرا که در یکی از مجلات منتشر شد، کشیده بود. چند سالی از من جوان‌تر بود، اما هر دو در گردآوری مجموعه‌ی قدیمی صفحه‌های ۳۳ دور جاز اشتراک نظر داشتیم. چیز دیگری که دوست داشت، روی هم ریختن با دوست‌دخترها و زن‌های دوستانش بود. ظرف سال‌ها، تعداد زیادی از این ماجراها داشت و اغلب سر مرا با این داستان‌ها می‌خورد. حتی چندبار که دوست‌هایش برای خرید آبجو یا دوش گرفتن می‌رفتند، دست به این کار زده بود.

می‌گفت: «تند و تند، لباس به تن، این کار را می‌کنی. در حال عادی این کار می‌تواند هی کش بیاید، درست؟ پس هر چند وقت یک‌بار می‌شود دقیقاً عکسش رفتار کرد. این جوری دورنمای کامل تازه‌ای به آدم می‌دهد. تفریح دارد.»

البته این جور شاهکارها تنها نوعی نبود که جلبش می‌کرد. از سبک قدیم و کُند و کشدار هم خوشش می‌آمد. اما آن اولی بود که از این رو به آن رویش می‌کرد.

«هیچ دوست ندارم به دوست‌هام کلک بزنم و ازشان قلتبان بسازم. این کار مرا بهشان نزدیک‌تر می‌کند. این موضوعی خانوادگی است ... تا آنجا که آفتابی نشود، به کسی لطمه نمی‌زند.»

«هیچ وقت آفتابی نشد؟»

انگار از سؤال کمی تعجب کرد. «نه، هیچ وقت. تا در ضمیر ناآگاهت میل نداشته باشی کردارت را جلوه بدهی، این جور چیزها آفتابی نمی‌شوند. در واقع باید مواظب باشی کاری نکنی یا حرفی نزنی که طرف گوش به زنگ شود. باید از همان اول مقررات روشن و دقیقی بگذاری و اطمینان حاصل کنی که زن می‌داند این یک بازی دوستانه است و قصد گرفتار شدن یا صدمه زدن به کسی را ندارد. البته این‌ها را که یکر است نمی‌گویی.»

مشکل باورم می‌شد بتوان این کارها را به این آسانی کرد، اما از آن قماش آدم‌ها نبود که، رطب و یابس سرهم کند تا خودش را توانا نشان دهد، پس به خودم گفتم شاید هم راست بگوید.

«آخر بیشتر زن‌ها دنبال همچو چیزهایی هستند. شوهر یا معشوقشان - یعنی دوست‌های من - معمولاً از من بهترند، قیافه‌ی بهتری دارند، باهوش‌ترند، یا مزایای دیگری دارند. اما این چیزها عین خیال زن‌ها نیست. تا وقتی مردشان در حد معقول عادی و مهربان باشد و به سطحی از تفاهم برسند، وضعیتشان رو به راه است. چیزی که می‌خواهند کسی است که - به یک معنا - بالاتر از چارچوب ایستای 'معشوقه' یا 'همسر' بهشان علاقه داشته باشند. این بنیادی‌ترین قاعده‌ی همه‌ی این‌هاست. البته در سطحی کم‌مایه‌تر خواسته‌هایشان بالاتر از امیالشان است.»

«مثلاً؟»

«مثلاً تصفیه حساب با شوهر برای مسخره‌بازی، یا ملال، یا ارضای خاطر از جلب مردهای دیگر. خلاصه، از این جور چیزها. با یک نگاه این‌ها را می‌فهمم. یاد گرفتن یک شگرد نیست. این دقیقاً استعداد مادرزادی است. یا داریش، یا نداری.»

خودش معشوقه‌ی دائمی نداشت.

همان‌طور که گفتم هر دو مان صفحه جمع می‌کردیم و گهگاه صفحه‌ای را با هم تاخت می‌زدیم. آهنگ‌های جاز دهه‌ی پنجاه و اوایل دهه‌ی شصت میلادی را جمع می‌کردیم، اما علائق ما خیلی متفاوت بود، بنابراین همیشه چیزهایی برای رد و بدل پیدا می‌کردیم. من روی آثار موسیقیدان‌های کمتر شناخته‌ی ساحل غربی متمرکز شده بودم و او صفحه‌های متأخرتر آدم‌های کم‌مایه‌تر مثل کولمن‌ها و کینز یا لایونل همپتون را دوست داشت. پس اگر او تریوی پیست جولی درباره‌ی ویکتور را داشت و من جریان اصلی ویک دیکنسون را، خوشحال می‌شدیم که با هم تاختش بزنیم. یک روز را می‌گذاشتیم برای نوشیدن آبجو و واریسی اجراها و آزمایش صفحه‌ها که نقص نداشته باشد و بعد معامله جوش می‌خورد.

بعد از یکی از دیدارها بود که از استفراغش برایم حرف زد. تو آپارتمان او بودیم و داشتیم ویسکی می‌نوشیدیم. گفت وگویی ما از موسیقی به ویسکی و تجربه‌ی مستی کشید.

«یک دفعه چهل روز تمام هر روز استفراغ می‌کردم. همه‌روزه بدون استثنا؛ اما نه از نوشیدن. مریض هم نبودم. فقط بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای بالا می‌آوردم. چهل روز تمام این وضع ادامه داشت. چهل روز. راست راستی چیزی بود.»

اولین دور تهوع و استفراغ از ۴ ژوئن شروع شد. این دور خاص چندان